

تعداد صفحات:	۶۶۶
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
پشتات نام:	۵۲۶۶
نوع آغوش و چاپ:	۴۶۶
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷
نوع آغوش و چاپ:	۱۳۹۷

جوجو مویز

من پیش از تو

ترجمه: شهیدا رضایی



پیش درآمد

۲۰۰۷

وقتی مرد از حمام بیرون می‌آید، زن از خواب بیدار شده و درحالی که به بالش تکیه داده است، بروشورهای مسافرتی کنار تخت را ورق می‌زند. زن یکی از تیشرت‌های مرد را بر تن کرده است، موهای بلند و آشفته‌اش طوری روی شانه‌هایش ریخته‌اند که ناخودآگاه خاطرات شب گذشته را تداعی می‌کنند. مرد ایستاده و درحالی که موهایش را با حوله خشک می‌کند، از آنچه به یاد می‌آورد، غرق در لذت می‌شود.

زن نگاهش را از بروشور برمی‌دارد و لباس را ور می‌چیند. شاید این‌کار خیلی مناسب سن او نباشد، اما مدت زیادی از آشنایی آنها نمی‌گذرد و این رفتار او هنوز جذاب به نظر می‌رسد.

«واقعاً مجبوریم تعطیلاتمون رو با کوهنوردی یا آویزون شدن از صخره‌ها بگذرونیم؟ این اولین تعطیلات درست و حسابی ماست و تو این بروشورها حتی یه برنامه هم نیست که توش پرت شدن از ارتفاع یا - او وانمود به لرزیدن می‌کند - پوشیدن پشم گوسفند نباشه.»

او بروشورها را روی تخت می‌اندازد و دست‌های سبزه‌اش را تا بالای

سرش می‌کشد. صدای خشکش نشان می‌دهد که به اندازه کافی خوابیده‌است. «نظرت درمورد یه آبگرم لوکس تو بالی^۱ چیه؟ می‌تونیم روی شن‌ها دراز بکشیم... حسابی خوش بگذرونیم... شب‌های آروم و دونفره...»
 «من اینجور تعطیلاتی رو دوست ندارم. باید یه کار هیجان‌انگیز انجام بدم.»

«مثلاً خودت رو از هواپیما پرت کنی پایین؟»

«تا وقتی این کارو امتحان نکردی نمی‌تونی ازش ایراد بگیری.»

چهره زن درهم می‌رود. «نه مرسی، خودت انجامش بده.»

لباس مرطوب مرد کمی به تنش چسبیده‌است. همانطور که موهایش را شانه می‌زند، تلفن همراهش را روشن کرده و به پیام‌هایی که پی‌درپی روی صفحه ظاهر می‌شوند نگاهی می‌اندازد.

«باشه... من باید برم... تو هم برو صبحونت رو بخور.» روی تخت‌خواب خم می‌شود تا زن را ببوسد. زن بوی گرم و برانگیزاننده عطر مرد را استشمام می‌کند. مرد نیز عطر موهای او را بو می‌کشد و وقتی زن دستانش را دور گردن او حلقه کرده و به سمت تخت می‌کشد، برای لحظه‌ای رشته افکارش از هم پاره می‌شود.

«هنوزم قراره آخر همین هفته بریم؟»

مرد با بی‌میلی خودش را عقب می‌کشد. «بستگی داره این معامله چطور پیش بره. الان اوضاع یکم پا در هواست. هنوزم احتمالش هست که لازم باشه برم نیویورک. به هر حال نظرت چیه پنج‌شنبه یه شام دو نفره عالی داشته باشیم؟ انتخاب رستوران با خودت.» دست‌کش‌های موتورسواری‌اش را از پشت در برمی‌دارد.

زن چشمانش را باریک می‌کند و در حالی که با سر به گوشی بلک‌بری مرد اشاره می‌کند، می‌گوید: «شام. با یا بدون آقای بلک‌بری؟»

«چی؟»

«آقای بلک‌بری باعث میشه من احساس دوم بودن پیدا کنم.» زن با صورتی گرفته می‌گوید: «وقتی گوشیت همراهته همیشه حس می‌کنم یه شخص سومی هست که داره برای داشتن توجهات باهام رقابت می‌کنه.»
 «سایلتش می‌کنم.»

زن با لحنی سرزنشگر می‌گوید: «ویل ترینور! باید بتونی گاهی وقت‌ها خاموشش کنی.»

«دیشب خاموشش کردم، نکردم؟»

«بله ولی زورکی.»

ویل لبخند می‌زند: «مجبوریم الان در مورد این چیزا بحث کنیم؟» دستکش‌های چرمی‌اش را می‌پوشد. در خیالش بالاخره لیسا^۲ را شکست داده‌است. کت موتورسواری‌اش را روی بازو می‌اندازد و با فرستادن بوسه‌ای برای لیسا از اتاق خارج می‌شود.

بیست و دو پیام روی بلک‌بری‌اش دریافت کرده‌است، اولین پیام ساعت ۳:۴۲ صبح از نیویورک رسیده بود. گویا مشکلی حقوقی پیش آمده بود. همانطور که با آسانسور به پارکینگ زیرزمینی می‌رود، سعی دارد هر چه زودتر خودش را با وقایع شب گذشته هماهنگ کند، وقایعی که با خاموش کردن گوشی‌اش از آنها بی‌خبر مانده‌است.

«صبحتون بخیر آقای ترینور.»

نگهبان از اتاقکش خارج می‌شود. هرچند در زیر زمین آب و هوا چندان جریان و تغییری ندارد، باز با این حال اتاقک نگهبانی را عایق صوتی و حرارتی ساخته‌اند. ویل گاهی اوقات پیش خودش فکر می‌کند که او آن پایین ساعاتش را چه طور می‌گذراند، فقط تک و تنها در اتاقکش می‌نشیند و در نمایشگر دوربین‌های مداربسته به سپر درخشان ماشین‌های ۶۰۰۰۰ پوندی که هیچ وقت کثیف نمی‌شوند خیره می‌شود؟ در حال پوشیدن کت چرمی‌اش

مقدمه	۱
فصل اول: کلیات و تاریخچه	۱۶
فصل دوم: مبانی فلسفه و روش	۲۲
فصل سوم: روش‌های تحقیق	۳۳
فصل چهارم: روش‌های کیفی	۴۷
فصل پنجم: روش‌های کمی	۸۰
فصل ششم: روش‌های آمیخته	۹۶
فصل هفتم: روش‌های نوین	۱۰۹
فصل هشتم: روش‌های تطبیقی	۱۲۲
فصل نهم: روش‌های فلسفی	۱۴۱
فصل دهم: روش‌های تاریخی	۱۵۹
فصل یازدهم: روش‌های ریاضی	۱۷۷
فصل بیستم: روش‌های هنری	۱۹۰
فصل بیست و یکم: روش‌های علمی	۲۰۵
فصل بیست و دوم: روش‌های اجتماعی	۲۲۲
فصل بیست و سوم: روش‌های پزشکی	۲۳۸
فصل بیست و چهارم: روش‌های حقوقی	۲۵۷

پس از تو



ترجمه: شهید ارضایی



ISBN: 978-964-00-0000-0
ISBN: 978-964-00-0000-0

فصل هجدهم	۲۷۸
فصل نوزدهم	۲۸۵
فصل بیستم	۳۰۳
فصل بیست و یکم	۳۱۴
فصل بیست و دوم	۳۳۱
فصل بیست و سوم	۳۴۴
فصل بیست و چهارم	۳۶۳
فصل بیست و پنجم	۳۷۸
فصل بیست و ششم	۳۹۷
فصل بیست و هفتم	۴۱۲
فصل بیست و هشتم	۴۲۳
فصل بیست و نهم	۴۳۲
فصل سی ام	۴۴۹
.....	۷۹
.....	۸۸
.....	۹۶
.....	۱۰۱
.....	۱۲۱
.....	۱۶۱
.....	۲۵۱
.....	۳۷۱
.....	۴۶۱
.....	۵۰۲
.....	۶۱۲
.....	۸۷۲
.....	۷۵۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۶-۲۸۰-۲
ISBN 978-600-7438-98-4

نظارت بر.....
 در.....
 با.....
 تا.....
 در.....
 در.....
 در.....
 در.....

عرق از سر و روی مرد درشت هیکل آن طرف کافه روان است. روی گیلان اسکاچ سر خم کرده، ولی هر چند دقیقه یکبار سرش را بالا می آورد، به پشت سرش و به سمت در ورودی نگاهی می اندازد. زیر نور مهتابی، قطرات عرق برق می زنند. نفس بلند و بریده اش تبدیل به آهی می شود و دوباره سراغ نوشیدنی اش باز می گردد.

«هی. ببخشید؟»

دست از پاک کردن گیلان ها بر می دارم و سرم را بالا می گیرم.

«می شه یکی دیگه بدید اینجا؟»

می خواهم بگویم که فکر خوبی نیست و دارد زیادی می خورد. ولی مرد درشت هیکلی است و پانزده دقیقه تا زمان تعطیلی باقی مانده و بر اساس دستورالعمل شرکت دلیلی برای رد درخواستش نیست، پس به سمتش می روم، گیلانش را جلوی نور می گیرم. سری به سمت بطری تکان می دهد و می گوید: «دوبل بریز» و دست چاقش را روی صورت خیشش می کشد.

«می شه هفت پوند و بیست پنی، لطفاً.»

سه شنبه است و ساعت یک ربع به یازده؛ چیزی نمانده تا شمروک اند

کلور^۱، کافه فرودگاه ایست سیتی که ظاهری ایرلندی دارد ولی به اندازه ماهاتما گاندی هم ایرلندی نیست، تعطیل شود. کافه ده دقیقه بعد از آخرین پرواز بسته خواهد شد. حالا هم تنها خودم مانده‌ام و مرد جوان پرشوری با یک لپ‌تاپ، زن‌های پر سروصدای میز دو و مردی که جرعه جرعه از جیمسون دوبلش می‌خورد و منتظر پرواز SC701 به استکهلم یا DB422 به مونیخ است - که دومی ۴۰ دقیقه تأخیر داشته است.

از ظهر که کارلی معده درد گرفت و رفت خانه، دست تنها هستم. برایم مهم نیست. تا دیروقت سرکار ماندن هیچ‌وقت برایم اهمیتی نداشت. در حالی که زیر لب آهنگی زمزمه می‌کنم، جلو می‌روم و گیلاس‌های دو زنی که با شور و شوق ویدئویی را روی گوشی تلفنشان تماشا می‌کنند، را جمع می‌کنم. مثل کسانی که اوضاعشان رو به راه است، سرخوشانه می‌خندند.

وقتی دستم را دراز می‌کنم تا گیلاس را بردارم زن موبور می‌گوید: «توِمه. پنج روزشه.»

لبخندی می‌زنم و می‌گویم: «دوست داشتنیه.» از نظر من همه بچه‌ها مثل نان کشمش خوشمزه‌اند.

«تو سوئد زندگی می‌کنه. تا حالا هیچ‌وقت اونجا نرفتم. ولی باید برم نوه اولم رو ببینم دیگه، نه؟»

«قدم نو رسیده رو جشن گرفتیم.» دوباره می‌زنند زیر خنده. «با ما به سلامتی اش می‌خوری؟ بیا پنج دقیقه نفس بکش. هیچ‌وقت نمی‌تونیم بطری رو به موقع تموم کنیم.»

هشدار روی صفحه گوشی می‌بینند، «ای وای! باید بریم. بجنب، دُر^۲. وسایلتان را جمع می‌کنند و راه می‌افتند. شاید تنها من متوجه تلوتلو خوردن خفیفشان موقع رفتن به سمت بخش کنترل امنیتی می‌شوم. گیلاس‌هایشان را روی پیشخوان کافه می‌گذارم، نگاهی به دور تا دورم می‌اندازم تا ببینم چیزی برای شستن هست یا نه، که کسی از پشت سرم

می‌گوید:

«هیچ‌وقت وسوسه نشدی؟» زن کوچک‌تر برگشته تا شالش را بردارد.

«ببخشید؟»

«که آخر به روز کاری بری اون طرف. بپری توی یک هواپیما.» دوباره می‌خندد. «هر روز خدا اینجایی.»

لبخند می‌زنم، از آن نوع لبخندهای حرفه‌ای که ممکن است خیلی چیزها پشت آن پنهان باشد، و دوباره به سمت پیشخوان برمی‌گردم.

مغازه‌های اطرافم تعطیل می‌شوند، کرکره‌های فلزی روی

کیف‌دستی‌های بیش از حد گران و هدایای دقیقه نود کشیده می‌شوند.

لامپ گیت‌های سه، پنج و یازده خاموش می‌شود. آخرین گروه مسافران

راهشان را در میان آسمان شب پیدا می‌کنند. ویولت^۱، نظافت‌چی اهل

کنگو، با چرخ‌دستی‌اش به سمت من می‌آید، موقع راه رفتن کمی به این سو

و آن سو تاب می‌خورد و کفش‌های پلاستیکی‌اش روی کفپوش براق جیر

جیر می‌کنند.

«شب بخیر عزیزم.»

«شب بخیر ویولت.»

«عزیزدل، تو نباید تا این وقت شب این‌جا بمونی. باید الان خونه باشی،

بیش کسانی که دوستشون داری.»

هر شب دقیقاً همین حرف‌ها را به من می‌زند. «دیگه دارم می‌رم.» من

هم دقیقاً هر شب با همین کلمات جوابش را می‌دهم. سرش را با رضایت

خاطر تکان و راهش را ادامه می‌دهد.

مرد جوان لپ‌تاپ به دست و مرد عرق‌آلود اسکاچ‌نوش رفته‌اند. جمع

کردن لیوان‌ها را تمام می‌کنم، پول‌ها را جمع می‌زنم، دوباره چک می‌کنم تا

رل با پول داخل دخل بخواند. همه چیز را در دفتر کل می‌نویسم، موجودی

را بررسی و چیزهایی که باید سفارش دهیم را گوشه‌ای یادداشت می‌کنم.